

اولین مقاله از سری مقاله ها به مناسبت برنامه های دهمین سال تأسیس انجمن آموزش مهندسی ایران

تعلیم و تربیت انتقادی هنری ژيرو در گفتگو با او

(عصیانی ایلچی یا پرده دری از مطامع "نو- آزاد منشی")



سید ابراهیم ابطی

استادیار دانشکده مهندسی کامپیوتر - دانشگاه صنعتی شریف

abtahi@sharif.edu

نگاه کاسب کارانه به آموزش به ویژه آموزش عالی، در کنار ناکارآمدی، موجب رنج بسیاری از دلسوزان تعلیم و تربیت است که حتی تعدیل ظریف و گاه صادقانه و راه حل گونه ی آموزش تقاضا محور از آن، کاهنده نگرانی نیست. فخر دانشگاه های معتبر جهان به سرمایه هایشان در بورس - هرچند بیشتر از منابع خیریه - لبخند تلخی بر چهره ها می آورد که لبخند ناشی از رضایت از یک تمکن و گریز این نهادها از فقر و فاقه، اما همراه با تلخی حسرت تفوق و معیارگونگی پول در این ساحت است.

مصاحبه یک پسا نوگرای منتقد و کمابیش تندرو

اما در مصاحبه اخیر **هنری ژيرو**^۱، از نظریه پردازان پسا نوگرای^۲ تعلیم و تربیت انتقادی^۳، او با بی پروائی در حد گستاخی - تعبیر احتمالی مومنان به نگره ی نو-آزادمنشی^۴ - به این دیدگاه می تازد: "آموزش عالی شاید یکی از معدود نهادهای باقی مانده در جوامع نو - آزادمنش باشد که فضایی حمایتی در اختیار جوانان می گذارد تا سوال کنند، زیر سوال ببرند و بر خلاف جریان آب شنا کنند. نو-آزادمنشی، چنین فضایی را خطرناک می یابد. آنها هر کاری کرده اند تا آموزش عالی را از بین ببرند. یعنی آموزش عالی به منزله فضایی که در آن دانشجویان می توانند شهروندی انتقادی خود را پیاده کنند. استادان می توانند در ساختار حاکم بر آن مشارکت داشته باشند و آموزش می تواند به عنوان یک حق تعریف شود و نه امتیاز"^۵. اما **ژيرو** حرف های اساسی تر هم دارد: "آموزش عالی در هماهنگی هر چه بیشتر با نیروهای بازار، عمدتاً مملو از تدریس اصول تجارت ارزش های شرکتی است و در یک فرهنگ حساسی نو - آزادمنش، مدیران دانشگاه همان ارزشی را دارند که هیأت مدیره شرکت ها یا دیوانسالارها. با کالایی شدن بیش از پیش دانش، بسیاری از دانشکده ها **مک دونالدی** شده اند و نتیجه آن را می توان در برنامه های آموزشی آنها دید که شبیه فهرست غذا فروشی های فوری^۶ است. از این گذشته، استادان دانشگاه روز به روز بیشتر تابع الگوی مناسبات کاری **وال مارت** می شوند، یعنی مناسباتی که هدفشان به گفته **نوام چامسکی** کاهش هزینه های کار و افزایش سرسپردگی کارگران است.

^۱ - Henry Giroux

^۲ - Post-Modern

^۳ - Critical learning

^۴ - نئو لیبرالیسم

^۵ - روایتی از گفتگو با هنری ژيرو - نظریه پرداز تعلیم و تربیت انتقادی، "زبان آموزش نولیبرالی"، ترجمه رحمان بوذری، مندرج در شماره ۳۳۹۵ روزنامه اعتماد، سال شانزدهم، شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۸.

^۶ - Fast Food Menu

در عصر بی ثباتی و انعطاف پذیری، اکثر استادان پاره وقت شده اند، حداقل حقوق را می گیرند، مهار شرایط کاری شان را از دست داده اند، پاداش هایشان کم شده و در کلاس هایشان بحث های انتقادی مربوط به موضوعات اجتماعی را طرح نمی کنند چون می ترسند شغل شان را از دست بدهند. مورد آخر، شاید اصلی ترین موضوعی است که آزادی بیان و آزادی دانشگاهی را محدود می کند. به علاوه، خیلی از این استادان با چندرغاز حقوقی که می گیرند نمی توانند ماه را به آخر برسانند. بعضی هایشان حتی کوپن غذا^۷ می گیرند. اگر وضع استادان دانشگاه ها از این قرار است و کارگران خدماتی محسوب می شوند، وضع دانشجویان چندان بهتر نیست و به شأن مصرف کننده و مشتری تنزل یافته اند. به علاوه، نه فقط دانشجویان را با ارزش های رقابت جویانه، خصوصی شده و بازار محور نو-آزادمنشی خفه کرده اند بلکه آنها را با این ارزش ها به شیوه های مختلف چزانده اند، آن هم در قالب شهریه های فوق العاده سنگین، بدهی های نجومی به بانک ها و سایر نهادهای مالی و نبودن کاری مناسب. نو-آزادمنشی، در مقام یک پروژه و جنبش نمی گذارد معلمان و سایرین شرایطی ایجاد کنند که به دانشجویان فرصت دهد دانش و شجاعت مدنی لازم را کسب کنند تا حس بیچارگی و کلبی مسلکی را نامقبول و امید را عملی ببینند."

نکته ای که **ژیرو** در باب **زبان آموزش نو-آزادمنشی** می گوید تکان دهنده است: "نو-آزادمنشی نحوه استفاده از زبان را هم در آموزش و هم در جامعه سر و ته کرده است. می کوشد گفتارهای مربوط به مردم سالاری آزاد منش را مصادره کند: گفتارهایی که به تدریج پیش پا افتاده شده اند، تا هم معانی شان محدود شود و هم از آنها در تقابل با معانی سنتی شان استفاده شود. به خصوص، گفتارهای مربوط به حقوق بشر، عدالت، داوری مستدل، عاملیت انتقادی و خود مردم سالاری.

نو-آزادمنشان جنگی به راه انداخته اند نه فقط بر سر رابطه بین ساختارهای اقتصادی بلکه بر سر خاطره، کلمات، معنا و سیاست. آنها کلماتی مثل آزادی را می گیرند و آن را به آزادی مصرف محدود می کنند، نفرت می پراکنند و مفاهیمی مثل نفع شخصی و نوعی فردگرایی مفرط را به مقام یک عقل سلیم جدید می رسانند. از این منظر، برابری فرصت ها یعنی درگیری در رقابت های بی رحمانه، یعنی یک جور روحیه مبتنی بر جنگ همه با همه و بقای مناسب ترین شیوه رفتار. واژگان نو-آزادمنشی در خدمت خشونت است چون قابلیت تحقق جمعی استعدادهای انسان را کم می کند، فهم موسع از آزادی که اساس گسترش عاملیت انسان است را محدود می کند و تخیل اخلاقی را با تقلیل آن به نفع بازار و انباشت سرمایه، تضعیف می کند. کلمات، خاطره، زبان، و معنا تحت سیطره نو-آزادمنشی به سلاحی بدل شده اند. مسلماً نه رسانه ها و نه جریان های مترقی به نحوه استعمار زبان توسط نو-آزادمنشی توجه کافی نکرده اند چون هیچ یک از آنها توجه نکرده اند که بحران نو-آزاداندیشی، نه فقط بحرانی اقتصادی، بلکه بحران ایده هاست. آنها آموزش را نیروی اصلی سیاست قلمداد نکرده اند و این چنین، محل تقاطع زبان، قدرت سیاست در بن انگاره^۸ نو-آزادمنشی را عمدتاً نادیده انگاشته اند. وانگهی در دوره ای که فرهنگ شهروندی به کل در حال نابودی است، حوزه های عمومی رو به اضمحلال

^۷ - Food Stamp Program

^۸ - Paradigm

است و ظاهراً مفاهیم شهروندی مشترک منسوخ شده، کلماتی که از حقیقت می گویند، بی عدالتی را عیان می کنند و تحلیل های مستند انتقادی که به دست می دهند نیز به تدریج از صحنه محو می شوند. این قضیه، درگیری انتقادی با استفاده استعماری نو-آزادمنشی از زبان را دشوارتر می کند. در ایالات متحده، توثیق های غیرعادی ترامپ، فقط حاکی از زمانه ای نیست که در آن دولت ها درگیر بیماری جعلیات بی پایان اند، بلکه در ضمن، حاکی از نحوه کارکرد دولت ها در تحکیم تعلیم و تربیت کودک منشانه است. هدف از این تعلیم و تربیت این است که با ضربه های ناگهانی هر روز پایگاه اجتماعی اش را بر انگیزد و در عین حال به نوعی فرهنگ جنگ، ترس، تفرقه و حرص دامن بزند. جوری که منتقدانش را خلع سلاح کند."

افشاگری ژيرو در تحلیل رابطه نو-آزادمنشی و سوادآموزی عمومی نیز خواندنی است : "تفوق نو-آزادمنشی در سیاست آمریکا، طاعون بیسوادی عمومی و ریشه دار در این جامعه را عیان کرده، فساد نظام سیاسی را برملا کرده و نشان دهنده نوعی تأخیر است که دلایل آن به دهه ها قبل بر می گردد. در ضمن، نشان می دهد که تعلقات مدنی از بین رفته، فرهنگ مدنی نابود شده، حیات عمومی زوال یافته و هر گونه برداشتی از شهروندی مشترک تضعیف شده است. وقتی ذهنیت ها و اخلاق بازاری بر همه ابعاد جامعه حاکم می شوند، نهادهای مردم سالار و حوزه های عمومی کوچک می شوند، تازه اگر کلاً نابود نشوند. با از بین رفتن چنین نهادهایی از مدرسه های دولتی و رسانه های مستقل گرفته تا مراکز درمانی عمومی، گفتار ناظر به اجتماع، عدالت، برابری، ارزش های عمومی و موهبت مشترک هم رنگ می بازند. در عین حال در این دوران صرفاً با عقل و حقیقت مخالفت نمی کنند، یا اینکه چنان که باید و شاید به کمک آنها دعاوی مستدل بیاورند، بلکه تصویر وارونه ای از حقیقت ارائه می کنند و آنرا به دنیای زهرآلود خبرهای دروغ ترامپ وا می گذارند. مثلاً در دولت ترامپ، زبان به یغما رفته، عقل و حقیقت بی ارج شده، کلمات و عبارات از هر گونه معنایی تهی شده یا به نقطه مقابل خود بدل شده و همه اینها، به وسیله تولید بی پایان **طوفان های توئیتری ترامپ** و نمایش کنونی دلقک **فاکس نیوز**. این واقعیت ناگوار نشانگر شکستی است در قدرت تخیل مدنی، اراده سیاسی و مردم سالاری برای همه. همچنین، بخشی از یک سیاست است که جامعه را از هرگونه آرمان مردم سالارانه محروم می کند و هرگونه برداشتی از آموزش به عنوان یک موهبت عمومی را تحلیل می برد. چیزی که تحت سیطره نو-آزادمنشی می بینیم، نه صرفاً یک پروژه سیاسی برای تحکیم قدرت در دستان نخبگان مالی و شرکتی، بلکه بازسازی خود معنای سواد و آموزش نیز هست، یعنی دو موردی که برای ایجاد نوعی شهروندی آگاه و جامعه مردم سالار، تعیین کننده است. در عصری که در آن سواد و تفکر برای نیروهای ضد مردم سالاری مسلط بر همه نهادهای مقتدر اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده خطرناک به شمار می رود: حقیقت را مایه دردسر می پندارند، جهل را فضیلت قلمداد می کنند، داوری مستدل و تفکر انتقادی را خوار می شمارند و با خاک یکسان می کنند و تحت حکمرانی ساختمان عقل سلیم کذایی که این چنین برای همه عادی شده، به سواد به دیده تحقیر می نگرند. در این شرایط، کلمات به داده ها تقلیل یافته اند و فرقی میان علم و شبه علم نیست. جهل، تنها اصل سازمان بخش جامعه امریکاست و رد پای تفکر انتقادی در فرهنگ، بیش از پیش محو می شود. چهل سال حکمرانی نو-آزادمنشی، به زبان، خصلت نظامی داده، آنرا دو دستی تقدیم بوقچی های تبلیغاتی، بلاهت نمایش های تلویزیونی و فرهنگ روشنفکری ستیزی کرده که از نظر سیاسی و فرهنگی شرم آور است و دستورش از کاخ سفید صادر می شود. این ها را کنار بگذارید و فرهنگ سلبریتی پروری را هم، که زیست-بومی ایجاد می کند

متشکل از چرت و پرت گویی، بهت زدگی و سرگرمی‌های پر زرق و برق، و به همه این‌ها اضافه کنید روشنفکرانی همچون **جردن پترسون** را که مخالف حوزه عمومی و مدافع نابرابری و لات بازی اند. آنها، جهل و ذهنیت جنگاوری را جزو نظم طبیعی می‌دانند و در عین حال امکان هر گونه حسی از عاملیت و امر سیاسی را سلب می‌کنند. در ضمن دم و دستگاه رسانه‌ها هم به این فرهنگ بی‌سوادی عامدانه دامن می‌زنند و آن را باز تولید می‌کنند. رسانه‌هایی که با توهمات و نمایش خشونت، کاسبی می‌کنند. در چنین شرایطی بی‌سواد پدیده‌ای عادی و آموزش محور، روایتی از **سیاست زامبی وار**^۹ - نو-آزادمنشی می‌شود که کار آن عمدتاً زدودن ارزش‌های مردم سالار، مناسبات اجتماعی و شفقت از ایدئولوژی، سیاست‌گذاری و نهادهای مقتدری است که اکنون زمام جامعه آمریکا را در دست دارند. در عصر بی‌سوادی عامدانه، نه فقط نبود یادگیری، نبود ایده‌ها یا دانش بلکه چیزهای بیشتری در جریان است. در ضمن، حکمرانی بی‌سوادی عامدانه را نمی‌توان فقط به ظهور شبکه‌های اجتماعی جدید نسبت داد یا به فرهنگ "یک شبه راه صد ساله رفتن" و یا جامعه‌ای که از ارضای فوری نیازهای لذت می‌برد. بر عکس، بی‌سوادی عامدانه پروژه‌ای سیاسی و آموزشی است که هسته اصلی یک ایدئولوژی شرکت محور دست‌راستی و مجموعه سیاست‌هایی را تشکیل می‌دهد که با خشونت می‌کوشد از مردم سیاست‌زدایی کند و آنها را با نیروهای اقتصادی و سیاسی نو-آزادمنش و نژادپرستی همراه کند که برایشان فقر و فلاکت به ارمغان می‌آورد. در اینجا، ما فقط با آنچه **اریل دورفمان**، حماقت تبهکارانه می‌نامد سر و کار نداریم بلکه بیش از آن با اقدامات یک شکل بسیار مغرضانه از فاشیسم نو-آزادمنش قرن بیست و یکم و یک فرهنگ بی‌رحم، طرف هستیم که در آن، زبان به ناچار در خدمت خشونت است و در عین حال یکریز به تخیل اخلاقی و تصور موهبت عمومی حمله می‌کند. در برهه تاریخی کنونی، بی‌سواد و جهل ظاهر جامعه‌ای را شکل می‌دهند که در آن اهمیت سواد عمومی هم در آموزش عالی و هم در کل جامعه این چنین کاهش یافته است."

^۹ - کتاب **سیاست و فرهنگ زامبی** (با ترجمه فؤاد حبیبی و بهمن باینگانی) ژیرو به قول **عارف دیرلیک** استاد دانشگاه سینگه‌وای پکن، شاهد دیگری است بر مطالبه دائمی **هنری ژیرو** برای قسمی پداگوژی عادلانه، برابری‌خواه و انتقادی، علیه تحریف آموزش، در خدمت قدرت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی. کتاب حاضر را باید تمامی آن کسانی بخوانند که دغدغه پیامدهای تعرض نو-آزادمنشی به آموزش همگانی را دارند. **راجر. ای. سیمون** استاد دانشگاه تورنتو می‌نویسد: **هنری ژیرو** در این کتاب با نقدی به جا و ضروری از فرهنگ سیاسی ایالات متحد آمریکا، چگونگی زندگی مردم آمریکا را در وضعیتی نشان می‌دهد که **هانا آرن**ت زمانی آن را «دوران تاریک» نامیده بود، وضعیتی که در آن خشونت و قساوت بی‌مصرف شدن انسان، در پس نور تاریک قسمی اقتدارگرایی فزاینده قلمرو عمومی، پنهان شده است. نقد **ژیرو** که پر شور و شوق و تماماً مستدل است، به ارائه بینشی درباره آن شرایط سیاسی و آموزشی می‌پردازد که به تولید قسمی «سیاست زامبی» و همکاری آن با اشکال اقتدارگرایی می‌انجامد. در این رابطه، ژیرو آن چیزی را به تصویر می‌کشد که جهت‌بازسازی قسمی بینش مردم سالاری اجتماعی از دست رفته نیازمند دانستن آن هستیم.

هنری ژيرو به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان معاصر پسا نوگرا، با طرح نظریه انتقادی درصدد ارائه نوعی از تعلیم و تربیت است که در آن مسئله سیاست، اخلاق و فرهنگ از اهمیت خاصی برخوردار باشد. این ایدئولوژی که در بوق و کرنا می‌شود و مورد علاقه ثروتمندان است نشان می‌دهد روابط انسانی در ستیز و رقابت، خلاصه شده است.

نتیجه

لحن ژيرو در این مصاحبه حتی از موضع انتقادی یک پسا نوگرا، تندروانه‌تر به نظر می‌رسد که تنه به تنه دیدگاه‌های کمتر همه جانبه نظریه‌پردازانی نظیر ایوان ایللیچ^۱ در بن‌انگاره‌هایی نظیر مدرسه زدایی می‌زند. اما واقعیت این است که در شرایط کنونی در عصر پسا موسسان، نهاد سازانⁱⁱ، مصلحان، بنیانگذاران و نمونه سازانⁱⁱⁱ و ترویج‌گران، بخش آموزش، که نیمی از تولید ناخالص ملی بسیاری از کشورها را می‌بلعد درگیر چنان بحران ناکارآمدی است که ناگزیر باید آماده ورود به عصری مشابه عصرنوزائی (رنسانس) در این حوزه، شود. انسان دو زیست معاصر بر مبنای یک مدل نوین اما نامدون ارتباطی، که با مدل‌های پیشین خود فاصله‌ای نجومی دارد، سبکی از زندگی را اختیار کرده - یا به آن تن داده - که در آن آموزش، نیاز به بازتعریف دارد. پژوهش در آموزش که کاندیدای حل این بحران به نظر می‌رسد شاید به وجود این تفاسیر کمابیش تندروانه نیاز دارد تا دچار محافظه‌کاری نشود و در حوزه پداگوژی آموزشی مناسب انسان معاصر - که با پیشینیان خود فاصله‌ای بعید دارد و با آیندگان فاصله‌ای بعید تر - بن‌انگاره‌هایی جدید خلق کند، بیازماید و بکارگیرد.

^۱ - از منتقدین تند رو پیشین : ایوان ایللیچ انگلیسی (Ivan Illich) ۴: سپتامبر ۱۹۲۶ - ۲ دسامبر ۲۰۰۲) یک نویسنده، فیلسوف و کشیش کلیسای کاتولیک اهل اتریش و یکی از منتقدان بارز فرهنگ غربی و نهادهای مدرن نظیر آموزش و پرورش، پزشکی، کار، مصرف انرژی، حمل‌ونقل و توسعه اقتصادی بود. او در سال ۱۹۲۶ در وین به دنیا آمد. پدر و مادر او یهودی و کاتولیک بودند. در ۱۹۴۲، خانواده او از دست نازی‌ها فرار کرد. ایللیچ بعد از پایان جنگ در فلورانس زیست‌شناسی سلولی و کریستال‌شناسی، در رم الهیات و فلسفه، و در آلمان تاریخ قرون وسطی خواند. او به یک کشیش وابسته به کلیسای کاتولیک روم تبدیل شد و در سال ۱۹۵۱ به یک قصبه فقیر پورتوریکی در شهر نیویورک فرستاده شد. در آنجا او بسیار موفق بود و در ۱۹۵۶ قائم‌مقام دانشگاه کاتولیک پورتوریکو شد. او صراحتاً راست‌گویی کاتولیک پیش از شورای دوم واتیکان را نقد می‌کرد و مافوق‌های جدیدش از این مسئله چندان خشنود نبودند. او سال ۱۹۵۹ را در نقاط مختلف آمریکای جنوبی گذراند و عاقبت در کورناواک مکزیک مستقر شد. او یک مرکز آزاد تحقیقاتی و آموزش زبان به نام مرکز مستندسازی بین‌فرهنگی تأسیس کرد که همانند برکلی و دهکده گرین‌ویچ به محیطی مناسب برای رشد تندروی دهه ۱۹۶۰ تبدیل شد. ایوان ایللیچ در چند کتاب متوالی - ابزارهایی برای هم‌شادزیستی (۱۹۷۳)، انرژی و مساوات (۱۹۷۴)، الهه انتقام پزشکی (۱۹۷۵)، به سوی تاریخچه نیازها (۱۹۷۸)، حق بی‌کاری سودمند (۱۹۷۸) و کار سایه (۱۹۸۱)، به نقد موازی پزشکی، حمل‌ونقل، قانون، روان‌درمانی، رسانه‌ها و سایر تخصص‌های خودجاودان‌ساز

پرداخت. نظام پزشکی بیمار تولید می‌کند؛ نظام قضایی موکل تولید می‌کند؛ نظام سرگرمی مخاطب تولید می‌کند؛ نظام حمل‌ونقل مسافر هرروزه تولید می‌کند (که همان‌طور که ایللیچ دوست داشت تأکید کند، سرعت متوسط مسافر روزمره در سطح شهر از سرعت متوسط عابران پیاده یا دوچرخه‌سواران کمتر بود یا دست کم اگر احداث بزرگ‌راه‌ها پیاده‌روی یا دوچرخه‌سواری را در این مسیرها غیرممکن نکرده بود، می‌توانست چنین باشد). طی این فرایند، این سامانه‌ها به ما طرز مناسب رفتار کردن را یاد می‌دهند؛ اما نکته به مراتب مهم‌تر این است که آن‌ها به ما یاد می‌دهند که چطور نیازهایمان را تعریف کنیم. «همان‌طور که هزینه تولید در کشورهای ثروتمند کاهش می‌یابد، تمرکز کار و سرمایه بر تشکیلات گسترده‌ای که هدفش مجهز کردن افراد به مصرف منضبطانه است» روزبه‌روز افزایش می‌یابد. از کتابهای شاخص او **مدرسه زدائی** است.

ⁱⁱ - از نهادسازان ایرانی : **میرزا حسن تبریزی** (۱۳ تیر ۱۲۳۰ تبریز - ۱۸ آذر ۱۳۲۳ قم) مشهور به **رُشدیه** از پیشقدمان نهضت فرهنگی ایران در سده قبل و نخستین مؤسس مدارس جدید در تبریز و دومین مدرسه در تهران (بعد از دارالفنون) بود. او را پدر فرهنگ جدید ایران نامیده‌اند. اودر سال‌های جنبش مشروطه، در میان اعضای انجمن باغ میکرده قرارداداشت. حاجی میرزا حسن رشدیه با توصیه و مشورت پدرش که از روحانیان بود تصمیم گرفت که به جای رفتن به نجف و خواندن درس طلبگی روانه استانبول و مصر و بیروت گردد و آموزگاری نوین را یاد بگیرد. او به بیروت رفت و در آن جا سبک نوین آموزش الفبا و دروس جدید مانند حساب و هندسه و تاریخ و جغرافیا را آموخت. سپس در تغلیس مشغول به کار شد. هنگام بازگشت ناصرالدین شاه از سفر فرنگ، رشدیه طرح‌های آموزشی خود را ارائه کرد و شاه او را مأمور کرد که به ایران آمده و همین سبک را در شهرهای ایران راه‌اندازی کند.

ⁱⁱⁱ - از نمونه سازان ایرانی : **سیده توران میرهادی خمارلو** (زاده ۲۶ خرداد ۱۳۰۶ در شمیران - درگذشته ۱۸ آبان ۱۳۹۵) در تهران استاد ادبیات کودک، نویسنده و کارشناس آموزش و پرورش و شخصیت برجسته فرهنگی است. میرهادی بیش از شصت سال در گستره آموزش و پرورش و فرهنگ و ادبیات کودکان کوشید و در این راه یکی از چهره‌های تأثیرگذار سده کنونی ایران است. او به همراه همسرش محسن خمارلو به مدت ۲۵ سال مجتمع آموزشی تجربی فرهاد یا مدرسه فرهاد را از سال ۱۳۳۴ (خورشیدی) تا ۱۳۵۹ (خورشیدی) اداره کرد. این مجتمع یکی از آموزشگاه‌های تجربی و الگو واره ایران بود که هدف‌ها و کارکردهای آموزش و پرورش مدرن در آن تجربه و ارزیابی می‌شدند. توران میرهادی همچنین یکی از بنیان‌گذاران شورای کتاب کودک است و از سال ۱۳۵۸ خورشیدی سرپرستی تدوین و تألیف فرهنگنامه کودکان و نوجوانان را نیز برعهده داشته‌است. میرهادی را «مادر ادبیات کودک و نوجوان در ایران» خوانده‌اند.